

البشان بالانفاق واگر پیدا شود چون مردگان
 بخیر باشد همچنان در عالم کجاست نیز اگر چشم و گوش
 پنبی و دهان نباشد این خواست نیز که سامع باضره
 و شمع در وی و استند فارغ و بخیر باشند و هیچ کار
 از ایشان نباید پس بقای خواست بدان قوتها است
 بقای قوتهای نفسانی در این عالم بزرگ است
 بواسطه نفوس و عقول و بواسطه حس و همچنین اگر
 اجزا و اعضا و خواست و قوتها مجسمه نظر کنیم در
 این یک شخص کثرت بسیار واقع شود و حال آنکه بکن
 باشد و همچنین چون در عالم بزرگ نظر کنیم کثرت
 بسیار است بواسطه افلاک و عناصر و موالات جزو
 و مرکبات ما چون نظر بدان کنیم همه در نظر ظاهر
 و قدر یکدلیتیم اینجا معنی وحدت روی نماید

والسلام علی من تبع الهدی



بسم الله

نور وحدت

تصنیف

خواجده عبداللہ

معروف بخواجه حورا

ملقب بمغربی

۱۴۱۸



بسم الله الرحمن الرحيم

این رساله نور وحدت منصفان حضرت
قدوسه المحققین و برهان المذنبین عارف بالله
خواجده عبدالله المعروف بخواججهوزا المتخلص
بمن من الله سره و افاض علی الطالبین فیومه شب جمعه
سپارک در عریتر خواججه بهاء الحق و الدین المعروف
بنفس مندی قدس الله سره العزیز بهم ریسع الای
فی ستمه اتفاق شروع در اظهار این اسرار واقع
شد الحمد لله که حقیقت انقار و روشن تر است

جمال وحدت از موافقت کثرت بهم حال در نظر
ای سبیل از حقیقت نور بسوی نور الهی است
اگر چه همگت مطالبه نورمان چنان را هم که از
صورت محققیت بی بعد و هووم از مینا
برخیزد ای سبیل یکی از بعد خبر دهد
از اوجهی بود و دیگر از قرب نشان مهند
و از اسببیم باشد حقیقت نور زبان این در لسان
با نوعی منزه بر وحدت اطلاع دهند که
نه فرستند نه بعد چون آثار وحدت طلوع
نماند بعد و فریب عین وحدت باشد ای
سبیل هر چه با فرم دیگر در نزاع و جدال
است مگر اهل وحدت که ایشان با هم یکی اند
اگر چه هیچ کدام با او یکی نیست ای سبیل
اهل وحدت از مذاهب مختلفه مضاده و متضاده
متوعد مشافهه مشرب سعوی و لطیف و روحانی

و من هب عام و شامل حال و جندانی
 نماید ایشان را جز این من هب عام و مشتمل
 نیز باشد چنانکه ذکر گفتگوا بدو گفته شود و گاه ذکر
 چنین گفت و حکیم چنین گفت و صوتی چنان
 ای سید و حدث باطن کثرت کثرت
 ظاهر و حدث و حقیقت زهره و یکی است ای
 سید موجود یکی است که بصورت موهوم معتقد
 مینماید ای سید نور از و حدث بکثرت
 آورده اند و از بگانی بدونی و انموده اند بجهت
 حکمی که او سخنان دانند و بندگان خاصل و نیز
 با اعلام او دانند و نور ایشان ساختند که از وحد
 سابقه هیچ خبری ننداری از احوال اثری در نیویدا
 نیست بلکه نام عالم اخر سخنان و نقل از وحد
 بکثرت آورده بعد از آن چند معانی بندگان را به
 واسطه مجود آشنا کرده از کثرت بوحد برده راه

و صول او کثرت بوحدت بردم و راه و صول از
 کثرت بوحدت را تعلیم فرموده بکثرت نشنا
 چنانکه ایشان ذکر کثرت و حدث منید بدند
 ایشان فرمود که بدیدگان تعلیم این طریقه نمایند
 ایشان امثال امر نموده اعلام انظر فیه نمودند
 هر که بر اثر عمل کرده و پیروی این جماعت بزرگوار
 نموده از کثرت بوحد پیوسته و از دوگانگی بگانی
 رسیده اینها خبر بزرگواران اینها اند و از راه
 و صول شریعت و طریقت است ای سید
 شریعت عبارت از فعل چند و ترک چند است
 که از در کتب فقهی و فقهائیان کرده اند و طریقه
 عبارت از عهد به اخلاص است یعنی تبدیل اوصاف
 دنیوی به اوصاف حمیده که از سفر در وطن نیز کوف
 و تغییر سلوک نمایند و از در کتب مشایخ مستور
 و در کتابقام محمد غزالی بنفصیل مذکور است

و بعضی از ادب اشغال که مشایخ انرا وضع کرده
اند داخل طریقت است ای سید احکام ^{سید}
که بنسب اثنینت است بخاصیت موصل بوحده
است و بر انرا خداوند و خاصا او میدانند
پس از اتصال اعمال که هر قوط بکثرت بود بسوئے
و حدت اشارت است بآنکه کثرت همین وحدت است
ای سید نماز و روزه و حج و زکوة و امثال
اینها که موصل بوحده اند بلیا خاصیه و قیاس
که خالصا لله مؤدی شوند چنانچه شرط کرده اند
و معنی آن هم کس را بفهم در تکلم و هر کس ترا چیه
معنی بخاطر سدا تا آنچه طالب حدت است
است است که تصور کند که بیک کرم نماز
گذارد بار و زه کفر مثلا بر این حیثه خود و چون
ان بغیر یافت او که او را کرده ام و میخواهم که
با این وسیله عبادت و حدت که عین است

طلوع نماید ای سید غایب او است
معبود او است غایب او است در مرتبه تقیید معبود
است در مرتبه اطلاق و غیر در مرتبه را مورد
عقلیه است موجود نیست مگر بکفایت که
هنر صرفت است ای سید چون شکست
اخلاق در مرتبه که دفع آنها در طریقت واجب است
همه متنی و شعرا سیر بیکانکی و دوئی و
اخلاق چند که محصل آنها لازم است هم
معلم است از اشک و بیکانکی در طالب حدت
چاره نیست از شرع و طریقت که چه تر نصلا
در اول او را معلوم نباشد در ثانی اگر نامی
نماید شرط مناسب غالباً بفهم چنانکه اشاره
بان کردیم ای سید این همه اشتغال و ادکا
و عارفان و نوجوهان و طرف سلوک که ^{بها}
وضع نموده اند برای دفع اثنینت هو هو است

پس بدانکه فاصل میان وحدت که خواست صورت
 کثرت مینماید و یکی است که بسیار در نظر مینماید
 چنانکه لؤلؤ یکی زارو مینماید و چنانکه نقطه
 جواهر بصورت ذره دیده میشود و چنانکه قطره
 باران نازله بشکل خط در نظر مینماید پس وحدت
 عین کثرت است کثرت غیر وحدت بعین عالمیکه در
 کثرت همان معبود است و وحدت بذات و
 صفات خود در افعال و آثار ایستد عازم
 دفع مرتبه منفره شود که در ویشی بصریح خیال
 است یعنی غیر خود دل نماید الخ خوب صفری
 ایستد چون حجاب جز خیال است دفع حجاب
 نیز خیال با بگذرد و شب و روز در خیال وحدت
 با بد بودن ایستد اگر سعادت بخوبی و احد
 باش و واحد شدن است که از توهم دوری است
 واحد بودن است که در وحدت و بر وحدت همیشه

باشی و تفرقه خاطر و عزم و اندوه از دور نیست
 چون در وای اندک در آرام و فرار مبتکر کرد
 که تا ابد بهیچ غم مبتلا نکرده و در دو جهان آسوده
 حاصل شود چه اسود کی در عدم است شعور
 عدم افکندم از خود پشوا وار هماندم جان پر
 شو پشوا ایستد چون بجهت تو وحدت
 و وحدت صفت تو کردد دانیکه نسبت تو بعد
 از سلوک هیچ تنفر نده است همان نسبت که
 پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو بجای پیش از خود
 و بعد از وجود یکی است ایستد دانسته
 پیدا کردی و یقین بهم رسانیدی که هیچ آب آتش
 را پرا نکرده که از ازل تا ابد جو تعالی موجود است
 پس هرگز دیگر موجود نشد و تو هم باطل
 اعتباری نلرزد زید را بیمارئی پیدا شد که بخور
 عمر دانست و از مردم اوصاف پند شنید

در طلبه شد چون بجای نوبی پدید آمد
 شد و هیچ جا نبود و بود و بسوی قصد
 سمر نمودند چون بمنزگاسم رسید خود را
 پیمردند و در خفا خود را بصفت خود رسانیدند
 این صفتی چیزهاست و بعد از آن با صفتها خود را
 و نمودن عالم اینست آنچه غیر کما است و غیر کما
 شد الیستیل چون حقیقه کار اینچنین دانسته
 و معلوم نوسند که فریب بعد و صاف هم از نوع
 توانست کی دودی بود که نزد یکی حاصل شود و که
 جلدی داشته که پیوستگی پیدا کند در عالم کوه
 سال فکر کنی غیر از حقیقت مطلقه که عین وحدت
 هیچ چیز نیایی بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنبشی
 هیچ چیزی چنانچه در وجهی و چهره و همی نامرسد
 که چنانچه بود هر او است و او است هر الیستیل
 هر چه در دلت را که منبذابد او است هر چه در دلت را

توالتی او است آنچه او را وجود گویند ظهور
 او است و آنچه او را عدم گویند بطون او است اول
 او است او است باطن او است ظاهر او است مطلق
 او است صفت او است کلی او است جزئی او است متزه
 است مشتبه او است ای سیدان آنکه هر چه
 از هر پناک است این طلاق او نیست و بکراست غیر
 اطلاق که او هم است با عین هر دو این اطلاق هیچ
 کشف و عقلی و وهمی نرسد و بحدی که الله نفسه
 اینجا است ای سیدان شهود او در مرتب
 ظهور او است و کما از هر پناک بود و این
 شهود کالبرن الخاطف تا شد و دام او مستحبت
 و حصول او و عدم او مفصلا جامعیت نسالبت
 که مظهر اسم الله است ای سیدان عارفان
 بالانرا از این صفاتی نیست در این مقام فنا کلی
 انعدام صرفست و این از اقسام کلبه فیا منست
 مقام آن

الہیستد این معارف را بنام نضر بنیوشتم
 شد آنچه سالک را ضرورت است همان فکر و خدایت
 که بالا نوشته شد باید که شب روز در این سعی
 باشد که کثرت و هوومند که بعنوان خیرت در نظر
 میدارند نظر ساد شده مرید و حدت شود و
 سالک بیک نیند و جز بیک بخواند و جز بیک نداند
 الہیستد طریق دیگر است که لا اله یعنی این
 هر چیزها که مشهورند نیستند باین معنی که گویند
 در وحدت ذات و مستهلکند در و می لا اله
 یعنی وحدت ذات بصورت این چیزها ظاهر است
 در نظرها مشوق پس ایشان باطل اند و ظاهر
 در ایشان پس او هم ظاهر ایشان باشد و هم باطن ایشان
 و جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست پس ایشان ایشان
 بنا شد بلکه چون باشند و نام ایشان بر ایشان احیاء
 بود که این نیز عین حق است الہیستد طریق نورانی

از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید
 مراد این عبارت تا از ملاحظه معنی و خدایت
 بپرسد که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل
 واسطه تغفل معانی کرد در انوار کوی سید لقا
 هر چه بود خواه لا اله الا الله خواه الله تنها و اگر
 بی تخیل الفاظ تغفل معانی کند طریقه و بوجه
 بود و رجوع او بسیار است چنانکه از کتب بزرگان
 معلوم توان کرد و مقصود است که معنی حد
 در دل فراد کرد و ذکر لفظ الله چنانست که
 بحقیقت قلبیه بنو سطر تصور مضعه صورت
 ضوئیه گشته از این حقیقت که این حقیقت قلبیه
 مظهر حقیقت تخیل لفظ الله بکند و نیروی
 اطلاقی نماید ای سید اگر بخورد منوچه سق
 دروائے این نوع را درست کردانی کار با سانه
 صورت بیکر ای سید بدن تو صوره

و مظهر توانست غیر او نیست تا این حد و صورت
 جسمی در روحی بود و مندرج بود لفظاً الله بجناب کون
 زبان حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر است حق
 کردی و ذاتی که منزه است از مبدء است که شهود شهادت
 وحدت در کبریت بدست شود و هر چه در نظر نواهد
 باید ببلد بیک صورت دارد در روحی دارد و حقیقتی است
 چه صورت ملک و ناسوت است روح او ملکوت
 است و حقیقت و جبروت است که عبارت از ذات و
 صفات و لاهوت است که صفات غیر ذات نیست
 روی در کشف و شهود مغایرتی اعتباری و روحی است
 و آن در مقام ^{حصول} بچنان صفات ذاتیه است تا اینجا
 ذات و صفات از یکدیگر اعتبار کنیم بجهت عینیت
 ای سید عالم علم حق است که بخیلی ذات که الف
 اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات
 ای سید حقیقت عطف ظهورات بی نهایت دارد

اما کلمات او بیخ است ظهور اول ظهور
 علم اجلا است ظهوری و بی ظهور علم
 است ظهور سیم ظهور صورت و خاتمه است
 ظهور چهارم ظهور صورت و مثالیه است
 ظهور پنجم ظهور صورت و مثالیه است که در مثالیه
 واحد دیگری ظهورات کلیه شش بود این ظهورات
 از آن ترات حسیه است که کوبند و حسیه این کوبند
 ای سید انسان جامع هر ظهور است و این
 جامعیت بوجه کثیره میشود کرد ای سید باید
 بدان که حقیقت انسانی در همه مراتب بصورتی که
 مناسب غرض باشد ظهور دارد هر حق با نوصوان
 حقیقت است این مرتبه مقدم است بر همه خصایق
 اگر چه بظهور تا بان از همه مقدمه است ای سید
 سوره فاتحه که اول قرآن مجید است الحمد لله واقع
 شده و معنی آن اینست که جنس جامد تن و مخلوق

مخبر

مخصوصا دستا یعنی خدا مدارست بهر حال بهتر
 صفتی بهر جا و بهر صورت غیر او خدا مدد محمودی
 نسبت ای سستند اول سوره بقره آیه واقع شد
 الف اشارت با حدیث که الف اول است و لام
 اشارت به علم که لام وسط است هم اشاره است
 بعالم که هم آخر است یعنی حدیث صورت علم
 گرفت علم صورت عالم ای سستند آنچه نور اضر
 است عقل معنی وحدت است پیوسته زان ترا
 بودن و تفصیل اینهاست و از سستند در اول
 هیچ در کار نیست چیزی میباشد الهی وحدت زد
 نشینند و خیال مدوی مرتفع گردد نور اصفائی
 رو خواهد داد که همه علوم و خصایق بر تو مکشوف
 خواهد شد و خفته نخواهد ماند تا که شاز نظر
 ز فتنه و فتنه دوری باقیست علوم صحیحی مشکل
 که روی نماید ای سستند چه در روز باخته

بر خود میباشد گرفت و انفس را مضر و این اندیشه
 باید ساخت فلحال باطل از میان بدد و در خیال
 حق بجای آن نشیند ای سستند تا این خیال دور
 قرار نگرفته و باطن نور از آن گرفته هیچ چیز ضوئیه
 نباشد و چون این خیال فراد گرفت و فتنه دور
 بر طرف شد هیچ چیز نور از رحم نمیواند شد چه ننگه
 موهوم و باطل وجود حق نور از آن شود ای سستند
 نسبت حق بعالم چون نسبت است بیری بلکه نزد
 ازان یابید دانست و با چون نسبت طلا زین
 که ازان در سفن نماید و با چون نسبت کل بظرف
 که از او ساخته شود و اینها همه یکی است ای
 سستند رابطه میان عالم و حق هم من است چه عالم
 از او ناشی است و با و نسبت هم کلمه الی است چه عالم
 بسو و با و جامع است و این صد و رجوع هم در
 ازل است هم در ازل است هم در ابد و هم در جمیع

در تمام زمان که چه در هر آن عالم بحقیقت رود و در
 حقیقت نیز این چون روح از دنیا و هم کلمه و آنچه
 عالم در آن خوانده شود عالم که بوجهی از مظهر است
 و بوجهی این مظهر است و هم کلمه مع است چه معتقد
 ذاتی و صفات و فعلی پیشینه منقوش است و هم کلمه
 است چه عالم عین حق است و حق عین عالم و هم کلمه
 لیس است چه بوجهی عالم عالم است و حق نه عالم
 هست و نه حق عالم است ای سید حق بوجهی
 از هر دو رابط متر است میان عالم و خود رابطه
 نیست این اعتبار را لا ین حق خوانند ای سید
 هر که حق را بر این وجه بشناسد خود را بوجهی ممکن
 شناخته باشد ای سید اول سالک را با اسم
 ظاهر متوجه باید شد و یقین باید داشت که او است
 پیدا بصره و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست
 که جز او بود این غیر مکرر نوشته ام بجهت نا آید باز

چه نویسم و مقصود اینست که فکر وحدت را لازم
 خود نباید داشت خود را در این فکر که میاید کرد چون
 در این فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره
 مندی خواهد یافت ای سید اگر ساطعاً یعنی
 و طاعت و از کار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باش
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غیر شمر و به
 نماید و انوار و واقعات جلوه کرد ای سید
 و اگر از او وصل بودم کنی در همه احوال علم و وحدت نباشد
 بحقیقت او وصل نیست این ظاهر کشته حریف است
 از هر یک ظهور نه مقصود حقیقتی که عطلق است و ظاهر
 در هر دو بین همه بلخیز مظاهر شود و بوجهی از وجهی
 ناشی از اشتباه مغایرند از دان متر و مقصود نیست
 ای سید هر که حقیقت این چنین باشد اول
 شرافت و طاقی ضرر نیست تا مسافتی نماند ای
 سید تفرقه و جدائی نازمان نیست که هر دو یکی

دانی و نیندین چون هر را یکی دانسته و بدی از نفس
 دوری خلاص شدنی ای سیتل چون هر را یکی
 دیدی همانند بلکه بگویند و کس ای سیتل
 تو و مقصود از هر نیست که او را جدا از خود و غیر از
 خود میداند چون دانستی که نوبت او شد کس راه
 تمام جمعیت زادی معرفت نفس معرفت خود ^{مطلب} و غنا
 و وصل و کمال فریاد پنا حاصل شد و گمان کشت
 ای سیتل چون با این مقام رسیدی که خود را ندیدی
 و او را دیدی او کی دنیا و آخرت در حق تو بکشد
 و قناعت و بقاء و خیر و شر و وجود و عدم و کفر و اسلام
 و موت و حیوة و طاعت و معصیت عیب و تدبیطا
 زمانه مکان در نور دیده شد ای سیتل چون
 تواندی هیچ چیز مانده که هر چیزها نبویا بدیش نو
 و اینست ای سیتل بدانکه هر چیز در ^{سیتل} تو
 و هر چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را از

و وصل و کمال فریاد پنا حاصل شد و گمان کشت

همه چیز خالی کرد هیچ چیز ماند ای سیتل ترا و چون بود
 هر چیزها در تو موجودند چون خود را بجز بر روی
 دران در پایی بیکران خود را انداختی یعنی با بر صفت
 اینها هر چیزها با خود دران دنیا که شد ای سیتل که
 سیتل را با انانیت که از تو سر میزند از تو نیست و تو
 از جسم و روح نیستی در تمام عالم نیز یک تا کوش
 که انانیت در هر جا ظاهر و جلوه که است ای
 سیتل علامت و صیغ و محقق مطلقه است که
 انانیت که از تو سر میزند از هر چیزها آن توانی گفت
 اینجا معلوم شود که حجاب جز بعد از انانیت نیست
 سیتل همان یکدانش که دانها شد و همان
 است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت
 علما به جهلان شده و همان دانست که از قدرت
 خود قدرتهاست و همان دانست که از ارادین خود
 ارادتهاست و همان دانست که بسهم خود است
 و بصورت خود بصرفها است و بپیمان خود جاهها

و بفعل خود مغلهاست و بکلام خود کلامهاست
 و عارفان القیاس در همان ذات است که هستی خود
 هاست ای سید همه بجا ظهور آمدند
 ذات پوشیده بعد از آن ذات بصورت خود
 تا نبی جلوه فرموده ذات نیکو گشت و او رنگ
 ذات و آنچه پوشیده بود در ذات با قطع عین ذات
 بود که غیر شئی در شئی نبود پس آن ذات خود بخود
 معاطل نگردید و عاقلی در زبده و بندگی و خداوند
 در میان آورده و کارخانه از لایه آبدی برپا کرده
 ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز
 انجائی که بود در آنک تا آزاد شوی و دیگر در
 نفره و غم و بلا نه پند ای سید روح تو
 اوست که باورند و دل نواز است که باورند و بصیر
 نواز است که باورند و شمع نواز است که باور
 شوی و دست نواز است که باور میگردد و بای خود

اولا در تفسیر خود

توانست که باور میجو ای سید هر جزو عضو
 تو از اجزا و اعضا ظاهر و باطن نوازند که نواز
 نوبی ای سید او در نوبت و منبر هر سه صفت
 است در دیگر در میان نیست ای سید خود
 صفت واحد است با آن نوبت شراک است
 ای سید چون نور حق فانیست چون او در میان
 آمد بقا است ای سید ساوک سعی نشد
 رفع اثبندت و جدمه رفتن شد بوحده
 ای سید ساوک و حده و فنا و بقا اسم
 و لا یتحقق است ای سید با همه اشیاء
 نیازمند کن که عین مطلوبی تواند و با دشمن
 دوستی و رز که او نیز عین مقصود است ای سید
 با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که نوبت عین خود
 ای سید اینها در سلوک ضرورت است ای
 سید بد و نیک زاد و در با و خدا ندان

نور حق

تا استنای حضرت شوی ای سید سخن
 وحد ترا اگر بیجا گوئیم اندکست اگر اندک گوئیم
 بیجا است بیجا پیشین معرفت ز نهایت مندرج است
 و نهایتش در مبادی است تا چند گوید و تا چند نگوید
 نه من صیگویم و نه من مینویسم حقیقتش خود بخود
 گفتگو است ای سید چون بخوابی و می نهد
 کن که بعالیه بطون میترسم و رجوع بحقیقت خود
 میکنم چون بیدار شوی بدانکه بعالیه ظهور آمد
 و از بطون بظهور نترس نمودی و باید که در هر سخن
 بر خیزد و استغفار کنی و بگوئی که ای حقیقت من
 مرا بخود بکش و مرا از خود میپوش و نماز نهی کنی
 و سوره پس اگر یاد داشته باشی در نماز یا بعد از
 نماز بخوان که مختار خواهی و بنیادین و دنیا
 حاضر بعد از آن بفکر وحدت مشغول باشی تا
 نماز صبح برسد چون از نماز صبح نترس و رخ

شوی تا بر آمدن آفتاب خواهی خواهی مشغول
 القبله بمراقبه و وحدت باشی چون آفتاب طلوع کند
 چهار رکعت نماز میبوس سلام گذارده سوره پس بجا از
 بخوانی و اگر در چهار رکعت خواند بهتراست
 همچنین بعد از هر نماز سوره پس بجا بخوان که خوان
 بسیار دارد اما در وقت طلوع خورشید از عبادت
 تکلیف فکر و وحدت است ای سید بدان که
 خود عبادت خود کند و خود کلام خود بخواند
 الا عند الضروره ای سید سائل که راهتم
 اذ اب طریقت ضروریست تفحص آن اذ اب
 این سائل که بجا پیش نداد اما از افضاضای ضروری
 است که گفته شود اما آنچه ظالم را توان نوشت
 اینست که خواب کمتر کند چون ضروری شود و غالب
 اند بان اندیشه که گفتیم خواب کند و طعام و سر
 باید که اندک باشد بخورد و در شبانه روز یکبار

و اگر ضامن بود بهتر است با بد که از پُریشانی
 لغت احزان کند که از استیاد و بی بیگانگی و کرم
 باطل است و هر چه در شرع منع است هر چه در
 طریقت بد است همه اینچنین است این فاعل را بنکو
 باید از آن که ضرورت است ای سید باید سخن گفت
 که در خلوتها و صحراها آنها خرافیه و ملاحظه
 و حدیث مبرک کرده باشد ای سید سخن بسیار
 کردن دل را در جنبش آورد و نفره با زد دهد از
 کسب حد و بیگانگی خافل سازد جز بضر و خوف
 مزین و هر چه کوی مختصر کوی اندیشه و حد ترا
 پاک لحه از خود جدا مکن چون در مجالس بنشیند
 بیشتر مفید مشو مباد اغفلت واقع شود و سع
 کن مانا که تفرات حدت شود و مقوی گردد
 ای سید را اختلاف این اندیشه خود بدنها
 حسب الامکان سعی نماید کرد و این کلمات را همه

کس نباید نمود مگر با مخصوص خود ای سید
 با اولاد و غلامان و بیگانه و آشنا و دشمن و دوست
 آشنائی بوجد نباید کرد و همه را بنظر اخلاص و بیخشم
 حقیقت بین باید دید ای سید تراغ و حوال
 مطلق از سیار بردار و انگار را با کلیه از میان برد
 دار تا واحدش ظهور نماید و بیجا سعی نباید کرد
 تا خشم و غضب تحت ظهور نکند لب درون چه
 کجا بشود دارد همه را معدوم باید داشت چه درون
 خانه چه بیرون خانه و با فرزندان و متعلقان و
 بیگانگان مثل ایجهات باید بود و اگر کسی با تو بگ
 کند رفتار از آن دل بد کنی و زنجی و او را از خود
 خوش و رضاداری و مکافات بدی بینگویی کینه
 این کلی است در طریقت آنها نشستن و آنها بود
 دخل تمام در جمعیت دارد ای سید حال ظالمان
 روحال بیرون نیست با تعلقات ظاهر در آرد با تهر

از هم دوری بزا بد قیامت بر او واقع شود و در
 جنت شهود تا ابد الا بدین سوره ای سید
 این چیز و لکن هر گاه در دنیا میسر شد نیست چون
 است که در آن سعی نمیکند و غافل میباشند **سید**
 قیامت بر هر کس و هر چیزی آمد نیست و آن رجوع هر
 است بوحدها ما بعد از آنکه ظهور کرد واقع شود اگر چه
 هر از اصل خود بر آمد با شد لدنی که میباید
 هر از روی ندهد مگر بر آنها که اینجا قیامت بر
 آنها کند شنید با شد پس باید که سعی کنی که آنغی که
 موعود است نور اینجا روی نماید سود کی حاصل
 شود و لذت بیکه میباید دنت **سید**
 معصوم هم بر است که و هم دوری بر خیزد و نونماند
 از نماند پس همه اینها را اولیاء بر این نشان کرده اند
 در کتاب الهی و حدیث و کلمات اولیاء دلائل
 این بسیار است و عظمت امر فرقی بوحدها بلند

و هر بیک زبان با این رفته اند که غیر حق و حقیق
 نیست عالم صورت او است ظهور او است و لکن
 هست که شواهد این مطالب در کتاب علی حده نوشته
 شود و از دلائل عقلیه استنباط او کرده نیز
 یاره آورده نشود انشاء الله سبحانه ای **سید**
 امروز که نثر الزمان است که افتاب حقیقت از مغرب
 خفت طلوع نماید از آنجا که پیش از طلوع افتاب
 انوار و آثار ظاهر میشود و اسرار و حقیقت نیز از
 خاص و عام با اختیار روی اختیار فرماید و تا فرماید
 سر نیزند مطالب را باید که خورند راجع ساخته
 خود را از خود بنوشند تا حقیقت حد کما **سید**
 وی جلوه کرد شود و بکنکوری بلایه اکتفا واقع نم
 شود **سید** الله مطلق و محمد صلی الله علیه و آله بر حق و الحمد
 لله اولاد و اخر و ظاهر با طهارت و صلی الله علی محمد
 اله الطاهرین الاضیاء الابرار الا انما انما کتاب

بیاض

اطلاع رسانی و پژوهش در عرصه متون کهن

- روزگاری که کتابخانه دیجیتال است چاپ سگر با ایل از ۱۵۰۰ صفحه کتاب
- روزگاری که کتاب چاپ سگر با ایل از ۲۰۰۰ تصویر با کیفیت
- روزگاری که کتابخانه دیجیتال با کیفیت تصویر با ایل از ۱۵۰۰ تصویر با کیفیت



www.Bayanz.ir
 Email: jaleel@bayanz.ir
 TEL & FAX: 02625129049
 P.O.BOX: 3745-1134



کتابخانه دیجیتال کتب چاپ سگر



بیاض